

تأثیر تحول ساختار قدرت در خانواده بر حقوق زوج

فرزانه شفیع زاده^۱*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۰

کبری پور عبدالله^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۲۰

مریم السادات محقق داماد^۳

چکیده

بر اساس مطالعات جامعه‌شناسی، ساختار قدرت در غالب خانواده‌های ایرانی از شکل اقتدارگرا (مردسالاری) به نیمه‌دموکراتیک تحول یافته است. این تحول تمام ابعاد خانواده، خصوصاً بُعد حقوقی آن را از جهت حقوق اعضا تحت تأثیر قرار داده است. یکی از مهم‌ترین حقوق متأثر از این تحول نیز، حقوق مربوط به زوج می‌باشد. بر این اساس، در پژوهش حاضر بر آن شدیم تا تأثیر تحول صورت‌گرفته بر حقوق زوج را مورد بررسی قرار دهیم. در این راستا، از طریق روش توصیفی - تحلیلی و گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای، به این نتیجه دست یافتیم که چون مقتضیات زمان و مکان، انطباق قوانین با تحولات را ضروری می‌سازد، قانون‌گذار نیز متناسب با تحول در ساختار قدرت در خانواده، به وضع قوانین جدید یا اصلاح قوانین سابق در خصوص حق مهریه، حق نفقه، حق نحل و اجرت‌المثل، حق اشتغال و اختیار طلاق اقدام نموده است. با این حال، همچنان اموری مرتبط با حقوق زوج در زمینه حق مهریه، حق اشتغال، حق جنسی، حق فسخ نکاح و اختیار طلاق وجود دارند که تحت تأثیر تحول در ساختار قدرت تغییر یافته، ولی مورد توجه قانون‌گذار قرار نگرفته‌اند و در نتیجه، خلأهای قانونی را به وجود آورده است؛ لذا تغییر قوانین سابق یا وضع قوانین جدید با استفاده از ظرفیت‌های فقهی در خصوص آنها پیشنهاد می‌شود.

کلیدواژه‌ها

ساختار قدرت، خانواده، حقوق زوج.

۱. (نویسنده مسئول) دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق خانواده دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران.

Farzan.shafie@gmail.com

Poorabdollah@isu.ac.ir

۲. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران.

M.mohaghegh@isu.ac.ir

۳. استادیار گروه حقوق دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران.

مقدمه

خانواده ایرانی با گذشت زمان و به دنبال تغییرات تدریجی حاصل از مدرنیته در جامعه، از نظر ساختار و روابط درونی خانواده و حتی معنا و مفهومی که در این نوع روابط حاکم بوده، با تحولات گسترده‌ای روبرو بوده است (لبیبی، ۱۳۹۲، ص ۳۲). یکی از مهم‌ترین این تحولات، که عاملی عمده در تغییر مفهوم خانواده و شکل‌گیری خانواده به معنای امروزی شده است، تحول در ساختار قدرت در خانواده می‌باشد. در توضیح بیشتر، باید گفت که در ایران تا چند دهه گذشته، الگوی قدرت تصمیم‌گیری در رفتار سنتی جامعه، مردسالاری بوده است؛ یعنی مرد در رأس هرم قدرت قرار داشت و به تنهایی و بدون توجه به سایر اعضا، تصمیمات مربوط به امور خانواده را اتخاذ و دیگران را به اطاعت و انجام آنها وادار می‌نمود (بهنام، ۱۳۵۲، ص ۱۴؛ بستان، ۱۳۹۰، ص ۸۴؛ ملکی، ۱۳۸۷، ص ۳۴-۳۵)؛ اما پژوهش‌های متعدد نشان می‌دهند که طی چند دهه گذشته این شکل از ساختار قدرت براساس عوامل مختلف، در غالب خانواده‌های ایرانی تحول یافته است و همانند گذشته کاملاً عمودی و به صورت مردسالارانه نمی‌باشد؛ بلکه در حال حاضر، به طور متوسط ساختار قدرت در غالب خانواده‌های ایرانی تاحدی دموکراتیک شده و در شیب ملایمی از بالا به پایین قرار گرفته است (صبوری، ۱۳۷۵، ص ۸۰). بر این اساس، می‌توان گفت که ساختار قدرت در خانواده‌های کنونی ایرانی، به الگوی اسلامی نزدیک شده است؛ زیرا از دیدگاه اسلام، نه الگوی اقتدارگرا مورد پذیرش است که در آن، تنها مرد صاحب اختیار و تصمیم‌گیری است و نه الگوی دموکراتیک که در آن زن و مرد هر دو به صورت مساوی دارای قدرت هستند؛ بلکه الگوی ساختار قدرت در خانواده از دیدگاه آموزه‌های اسلامی، الگوی پدر مرکزی دموکراتیک است که در آن، رابطه نیمه‌افقی - نیمه‌عمودی میان زن و شوهر در خانواده برقرار است (زارعی توپخانه، ۱۳۹۲، ص ۱۱۰). بنابراین می‌توان تحول به وجود آمده در حوزه ساختار قدرت در اغلب خانواده‌های ایرانی را مثبت ارزیابی کرد؛ زیرا تحقیقات متعدد در این حوزه نشان داده‌اند که در ساختار مردسالارانه، هرچند ممکن است خانواده در ظاهر به حیات خود ادامه دهد، خانواده دارای چنین ساختاری، علاوه بر اینکه ناکارآمد بوده و روابط عاطفی میان

اعضای آن سست و ضعیف است، موجب عدم اجرای مقررات متعالی اسلامی در رابطه با تحکیم خانواده می‌شود. همان‌طور که در عمل نیز، با وجود گذشت صدها سال از ورود اسلام به ایران، به دلیل وجود نظام پدرشاهی، جامعه ایران نتوانست از مقررات اسلامی به‌خوبی استفاده کند و لذا جامعه ایران از نظر سیمای معنوی، همان بود که از یک جامعه مردسالاری عقب‌مانده انتظار می‌رفت؛ جامعه‌ای که اعضای خانواده‌های آن، به‌ویژه زنان و دختران، برخلاف دیدگاه اسلامی از نازل‌ترین حقوق برخوردار بودند؛ درحالی‌که امروزه و در جامعه کنونی ایران، با توجه به تحول صورت‌گرفته در ساختار قدرت و نزدیک شدن به الگوی اسلامی، امکان اجرای قوانین و مقررات اسلامی در حوزه حقوق خانواده فراهم شده است.

پس بدون تردید، تحول صورت‌گرفته در ساختار قدرت در خانواده، تمام ابعاد خانواده به‌ویژه بعد حقوقی آن را از جهت حقوق اعضا تحت تأثیر قرار داده است؛ چنان‌که مطالعات تاریخی در این حوزه نیز حاکی از آن هستند که همواره میان ساختار قدرت در خانواده و چگونگی حقوق اعضا ارتباط مستقیم وجود دارد (شفیع‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۳۶). یکی از مهم‌ترین حقوق متأثر از تحول در ساختار قدرت در خانواده نیز، حقوق مربوط به زوجه می‌باشد. اما سؤال مهمی که در این راستا وجود دارد، آن است که تحول در ساختار قدرت در خانواده، چه تأثیری بر حقوق زوجه داشته است. این سؤال از این جهت اهمیت دارد که پارادایم مسلط در جامعه گذشته ایران مردسالاری و تسلط کامل زوج بر تمام شئون زندگی زوجه بوده است (ر. ک. بهنام، ۱۳۵۲، ص ۱۴؛ بستان، ۱۳۹۰، ص ۸۴)؛ به‌گونه‌ای که زوج در برابر زوجه از حقوق مطلق برخوردار بود که زوجه تاب مقاومت در برابر آن را نداشت؛ لذا مسلماً تغییر تدریجی این پارادایم، حقوق زوجه را نیز تحت تأثیر قرار داده است. اما به نظر می‌رسد ابعاد و چگونگی این تأثیر در عصر کنونی، در حاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ چراکه ظاهراً هیچ تبعی که به‌صورت نظری یا تجربی تأثیر این تحول در خانواده را بر حقوق زوجه از نقطه نظر فقهی و حقوقی مورد مذاقه قرار دهد، وجود ندارد. بنابراین آنچه انجام این پژوهش را ضروری می‌سازد، آن است که تأثیر این تحول را بر حقوق زوجه با استفاده از یافته‌های جامعه‌شناسی در رابطه با تحول

ساختار قدرت در خانواده و با تکیه بر متون فقهی و حقوقی، مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. روش تحقیق حاضر توصیفی - تحلیلی است که گردآوری اطلاعات در آن به صورت کتابخانه‌ای، مطالعات اسنادی و فیش‌برداری انجام شده است. لازم به ذکر است، در این پژوهش در رابطه با حقوق زوجه، مباحثی مبنای بحث و بررسی قرار گرفته‌اند که قانون مدنی (در فصل مربوط به اشخاص) و قانون حمایت خانواده بیان داشته‌اند.

مفهوم‌شناسی مصطلحات

- قدرت در خانواده

در لغت، «قدرت» را در مفاهیم «توانستن» و «توانایی داشتن» به کار برده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۰، ص ۱۵۳۹۹؛ عمید، بی تا، ص ۸۹۴؛ معین، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۲۶۴۴). «قدرت» افزون‌بر مفهوم لغوی، مفاهیم اصطلاحی گوناگونی نیز دارد. اما آنچه در این پژوهش به تناسب موضوع آن، مورد تبیین قرار می‌گیرد، ابتدا اصطلاح خاص این واژه در جامعه‌شناسی و حقوق به طور کلی و سپس در چارچوب خانواده است.

- مفهوم اصطلاحی قدرت در جامعه‌شناسی و حقوق به طور کلی

به طور کلی معنایی که جامعه‌شناسان برای تعریف «قدرت» به کار گرفته‌اند، برگرفته از اندیشه وبر^۱ است. وبر، «قدرت» را فرصتی در چارچوب رابطه اجتماعی می‌داند که فرد در موقعیتی قرار می‌گیرد که می‌تواند خواست و اراده‌اش را حتی علی‌رغم مقاومت دیگران، بر آنان تحمیل کند (وبر، ۱۳۶۷، ص ۱۳۹).

در حقوق و علوم سیاسی نیز، «قدرت»، توانایی دارنده آن برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکلی است (آشوری، ۱۳۷۶، ص ۲۴۷)؛ بنابراین در جامعه‌شناسی و حقوق و علوم سیاسی، قدرت به یک معنا به کار رفته است و می‌توان هسته اصلی آن را در «وادار کردن به رفتار علی‌رغم میل فرد» بیان کرد.

۲. مفهوم اصطلاحی قدرت در جامعه‌شناسی خانواده و حقوق خانواده

الف: مفهوم اصطلاحی قدرت در جامعه‌شناسی خانواده: جامعه‌شناسان به طور خلاصه،

1. Weber

مفهوم قدرت در خانواده را در سه بعد مورد ملاحظه قرار داده و معتقدند با ادغام این سه بعد، می‌توان به میزان قدرت مردان در خانواده (دموکراتیک بودن خانواده‌ها) دست یافت (سروش، ۱۳۷۷، ص ۳۸). این سه بعد عبارت‌اند از:

– **حوزه قدرت:** به حوزه قدرت داخل و خارج خانه تقسیم می‌شود و دارای قلمروهایی نظیر قدرت تصمیم‌گیری در امور اقتصادی، امور اجتماعی، تربیت فرزندان و تعیین مولید است (همان، ص ۳۷).

– **ساخت قدرت:** عبارت از الگوهای روابط قدرت حاکم بر خانواده است که به چهار الگوی حاکمیت شوهر، حاکمیت زن، تشریک در تصمیم‌گیری‌ها به وسیله زوجین و حوزه‌های مشخص و جداگانه تصمیم‌گیری‌ها تقسیم می‌شود (مهدوی و صبوری خرمشاهی، ۱۳۸۲، ص ۴۱).

– **شیوه اعمال قدرت:** به استراتژی برخورد زن و شوهر در تصمیم‌گیری‌ها اشاره دارد و به دو شیوه مجاب‌سازی و مجبورسازی تقسیم می‌شود. در شیوه «مجاب‌سازی»، مکانیسم‌های عمده دادن اطلاعات و استدلال برای رفتار و در شیوه «مجبورسازی»، مکانیسم‌های عمده اجبار به رفتار و عدم پذیرش انتقاد برجسته می‌باشد (سروش، ۱۳۷۷، ص ۳۸).

ب. مفهوم اصطلاحی قدرت در حقوق خانواده: در حقوق خانواده به تبعیت از فقه، واژه قدرت به کار برده نمی‌شود؛ بلکه آنچه مستعمل است، واژه‌های ولایت، ریاست و قوامیت است؛ لذا اگر بخواهیم تعریفی از مفهوم قدرت در فقه و حقوق خانواده ارائه دهیم، به‌ناچار باید به تعریف واژه‌های ریاست (قوامیت) و ولایت رجوع نماییم.

۱. تأثیر تحول ساختار قدرت در خانواده بر حقوق زوجه در قوانین موجود

یکی از مهم‌ترین مبانی بازنگری در قوانین، مقتضیات زمان و مکان است که یکی از راه‌های فقه شیعه برای اجتهاد محسوب می‌شود و مراد از آن، شرایط و خصوصیات و ارتباطات جدیدی است که در اثر مرور زمان و تغییر مکان‌ها بر افراد و جامعه حاکم می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۶۰). بر این اساس، می‌توان گفت که تحول تدریجی صورت‌گرفته در ساختار قدرت در خانواده از شرایط و موضوعات جدید و اجتناب‌ناپذیری در عصر حاضر محسوب می‌شود که

مقتضی مفهوم زمان و مکان بوده و بر حقوق اعضای خانواده، به ویژه حقوق زوجه، و احکام آن تأثیر گذاشته است و بالطبع، تغییر و اصلاح احکام و بازنگری در قوانین مربوطه را ضروری می‌سازد. سیر تحول قوانین مختلف مربوط به حقوق زوجه در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی نیز، نشان می‌دهد که قانون‌گذار بر مبنای مقتضیات زمان و مکان، سعی نموده است تا قوانین را با توجه به پارادایم مسلط در ساختار قدرت و با استفاده از ظرفیت‌ها و قواعد فقهی، مورد بازنگری قرار دهد.

لازم به ذکر است، بعضی از قوانینی که در اینجا به عنوان قوانین متأثر از تحولات عصر کنونی ذکر می‌شوند، سابقه فقهی دارند و در کتب فقهی به آنها پرداخته شده است؛ اما از آنجا که جامعه ایران اسلامی به دلیل حاکمیت نظام پدرشاهی و فئودالی، عملاً نتوانست از این مقررات فقهی استفاده کند و لذا با وجود چنین مقرراتی و نیز عدم وجود مرجعی که بتواند اجرای این مقررات را تضمین نماید، حقوق زوجه به سبب ریاست بی‌چون و چرای مردان به راحتی نادیده گرفته می‌شد. بنابراین وضع تدریجی این قوانین بر مبنای مقتضیات زمان و با توجه به تحولات تدریجی صورت گرفته در ساختار قدرت در خانواده، تحول مهمی در جهت حمایت از حقوق زوجه محسوب شده و می‌شود؛ زیرا با اینکه مقررات فقهی و شیوه اجرای آنها شکل قانونی یافت و برای بسیاری از آنها مطابق فقه، ضمانت اجرا تعیین گردید، با تأسیس دادگاه‌ها، مرجعی نیز برای رسیدگی و تضمین این قوانین قرار داده شد. در زیر به بررسی این قوانین می‌پردازیم.

۱.۱. حق استقلال مالی

بر اساس قوانین اسلامی زن دارای استقلال مالی است؛ بدین معنا که همانند مرد، شایستگی مالکیت و اداره اموال خود را دارد و می‌تواند نسبت به اموالی که مالک شده است، هرگونه تصرفی را بدون اجازه از کسی داشته باشد. آیات ۷۱ و ۲۳۲ سوره نساء و نیز روایاتی^۳ بر

۱. «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا.»

۲. «... لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ...»

۳. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «إِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَالِكَةً أَمْرَهَا تَبِيعُ وَتَشْتَرِي وَتُعْتَقُ وَتُشْهَدُ وَتُعْطَى مِنْ مَالِهَا مَا شَاءَتْ فَإِنَّ أَمْرَهَا جَائِزٌ تَزْوِجُ إِنْ شَاءَتْ بَعِيرٍ إِذْنٍ وَلِيَّهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَا يَجُوزُ تَزْوِجُهَا إِلَّا بِأَمْرِ وَلِيِّهَا» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۷، ص ۳۷۸).

این مهم دلالت دارد

اما این حق زن نیز در طول تاریخ بعد از اسلام همچون سایر حقوق وی، تحت تأثیر جامعه مردسالار ایرانی نادیده گرفته می‌شد؛ تا آنکه در پی آغاز تحولات تدریجی در ساختار قدرت در خانواده، قانون‌گذار در سال ۱۳۱۳، به موجب ماده ۱۱۱۸ قانون مدنی، استقلال مالی زن را براساس تعالیم اسلامی تنقیح نمود و بیان داشت: «زن مستقلاً می‌تواند در دارایی خود هر تصرفی را که می‌خواهد بکند» و بدین ترتیب، سعی نمود مانع دخالت یا سوءاستفاده زوج نسبت به اموال زوجه گردد.

۱.۲. حق مهریه

در نظام حقوقی اسلام، یکی از حقوق مسلم زوجه در برابر زوج، حق مهریه است. قانون‌گذار در راستای حمایت از زنان، مطابق با فقه، حق زنان بر مهریه را در سال ۱۳۱۳ مورد پیش‌بینی قرار داد و در ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی مقرر نمود: «به مجرد عقد، زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید».

هرچند قانون‌گذار در ابتدا ضمانت‌اجرائی برای تضمین حق زنان بر مهریه و الزام زوج به پرداخت آن تعیین ننمود، اما از آنجا که به محض نکاح، زوجه مالک مهریه می‌شود و پرداخت آن به‌عنوان دین بر ذمه زوج قرار می‌گیرد، لذا ضمانت‌اجرای آن نیز مشمول مقررات سایر دیون مالی براساس قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ قرار می‌گرفت. با تصویب این قانون، زوجه می‌توانست برای الزام زوج به پرداخت مهریه تا هر میزان، به دادگاه مراجعه کند و در صورتی که شوهر از پرداخت مهریه استنکاف می‌ورزید، ضمانت‌اجرای حقوقی آن توقیف و ضبط مال در دسترس زوج به میزان مهریه بود و در صورت عدم دسترسی به اموال زوج، اگر وی با وجود توانایی مالی از پرداخت مهریه خودداری می‌کرد، دادگاه به تقاضای زوجه، وی را تا زمان تأدیه مهریه حبس می‌نمود که این خود ضمانت‌اجرای مؤثری در تضمین حق زنان بر مهریه و جلوگیری از سوءاستفاده مردان محسوب می‌شد؛ تا اینکه قانون‌گذار در سال ۱۳۹۱ با تصویب ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده از طرفی به صورت خاص بر ضمانت‌اجرای کیفری ماده ۲ قانون

نحوه اجرای محکومیت‌های مالی^۱ در رابطه با مهریه تأکید نمود و از طرف دیگر، در راستای کاهش توقیف و حبس اشخاص در قبال دین مدنی مهریه، تنها عدم تأدیه مهریه تا سقف ۱۱۰ سکه بهار آزادی را مشمول ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نمود؛ لذا نسبت به مازاد ۱۱۰ سکه، زوجه فقط می‌تواند از طریق مدنی و با مراجعه به دادگاه و اثبات ملائت زوج، حق خود را استیفا کند. در هر حال، تعیین ضمانت اجرای حقوقی و کیفری برای مهریه از سوی قانون‌گذار نشان‌دهنده این است که وی سعی نموده با توجه به مقتضیات زمان، از حق زنان بر مهریه حمایت نموده، مانع از سوءاستفاده مردان از قدرت خود در جهت عدم پرداخت مهریه شود.

۱.۳. حق نفقه

فقه‌های امامیه بر اساس آیات و روایات متواتر بر وجوب پرداخت نفقه زوجه توسط زوج اتفاق نظر دارند (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۳۱، ص ۳۰۱؛ عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۴۳۸). اما از آنجا که در جامعه مردسالار گذشته ایران، مقررات فقهی به‌خوبی اعمال نمی‌شد، این امکان وجود داشت که این حق زن نیز همانند سایر حقوق وی نادیده گرفته شود. بر این اساس، قانون‌گذار در راستای حمایت از زنان، ابتدا در سال ۱۳۱۰ در ماده ۹ قانون راجع به ازدواج و سپس در سال ۱۳۱۳ در ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی، به پیروی از فقه‌های امامیه، پرداخت نفقه به زوجه را از آثار نکاح و از تکالیف اصلی شوهر در برابر زوجه به حساب آورد و مقرر داشت: «در عقد نکاح دائم، نفقه زن به عهده شوهر است».

به‌علاوه در راستای حق زن بر نفقه، قانون‌گذار اولاً، برای جلوگیری از سوءاستفاده مردان، مصادیق نفقه را بیان نمود و در ماده ۱۱۰۷ مصوب ۱۳۱۳ چنین مقرر داشت: «نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث‌البیت که به‌طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضا». این در حالی است که بر اساس نظر اکثر فقها، نفقه منحصر به این موارد نمی‌باشد؛ بلکه هرآنچه زوجه به آن

۱. در سال ۱۳۹۴، با تصویب قانون جدید اجرای محکومیت‌های مالی، ماده ۲ قانون سابق منسوخ و ماده ۱ و ۳ قانون جدید در بیان ضمانت اجرای حقوقی و کیفری در امور مالی جایگزین آن شد.

نیاز داشته باشد، تهیه آن بر زوج لازم است (محقق حلی، ۱۴۰۸، ق، ج ۲، ص ۲۹۳)؛ اما ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی به گونه‌ای تنظیم شده بود که موهم حصر بود؛ زیرا بیان می‌نمود: «نفقه عبارت است از ...». از این رو، در رابطه با عنوان نفقه و واجب بودن آن در مورد برخی هزینه‌های مرتبط با زن، از جمله هزینه‌های درمان که مطابق عرف و عادت محسوب می‌شد، اختلاف به وجود می‌آمد. قانون‌گذار در راستای حمایت از زنان برای رفع این ابهام، این ماده را در سال ۱۳۸۱، به این صورت اصلاح نمود: «نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن، از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض». بر اساس این اصلاحیه، دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند که موارد ذکر شده فقط به عنوان نمونه می‌باشد و نفقه شامل تمام نیازهای زن با وصف متعارف و متناسب بودن آن با وضعیت زوجه است.

ثانیاً، به منظور تضمین این حق زن، طبق قاعده «لاضرر»، برای آن ضمانت اجرای حقوقی (مواد ۱۱۱۱، ۱۲۰۵ و ۱۱۲۹ قانون مدنی) و کیفری (ماده ۵۳ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱) قرار داد و بدین ترتیب نیز، بر مبنای مقتضیات زمان، از اقتدار مطلق مردان کاسته و مانع از سوءاستفاده آنها در تضييع حقوق زنان شد.

ثالثاً، در ماده ۱۲۰۶ قانون مدنی مقرر نمود: «زوجه در هر حال می‌تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوی نماید ...». بر این اساس، قانون‌گذار در راستای حمایت از زنان، نفقه زمان گذشته آنان را نیز در صورت عدم تأدیة زوج، قابل مطالبه دانست تا بدین وسیله، مردانی که مدت زیادی از پرداخت نفقه زن خودداری نمودند، خود را از تأدیة آن معاف ندانند.

رابعاً، هر چند بر اساس فقه و قانون، ضمانت اجرای نشوز زن عدم پرداخت نفقه توسط زوج است، بر اساس ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی، «اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن می‌تواند مسکن علی‌حده اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور، محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادامی که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذور است، نفقه بر عهده شوهر خواهد بود». بدین

ترتیب، قانون‌گذار برای تضمین حقوق زن و جلوگیری از سوءاستفاده مردان، عدم تمکین زن را، در صورت تحقق شرایط ماده ۱۱۱۵، مجاز دانسته، وی را همچنان مستحق نفقه می‌داند. خامساً، از آنجا که پرداخت نفقه و تأمین هزینه‌های زندگی تنها بر عهده زوج است، قانون‌گذار در ماده ۳۰ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، در جهت حمایت از زنان مقرر می‌دارد: «در مواردی که زوجه در دادگاه ثابت کند به امر زوج یا اذن وی از مال خود برای مخارج متعارف زندگی مشترک، که برعهده زوج است، هزینه کرده و زوج نتواند قصد تبرع زوجه را اثبات کند، می‌تواند معادل آن را از وی دریافت نماید».

۱.۴. حق اجرت‌المثل و نحله

یکی از مهم‌ترین تحولاتی که در روابط مالی زن و شوهر در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران رخ داد، تصویب قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق در سال ۱۳۷۱ توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام است. این قانون در تبصره ۶ خود، برای اولین بار در حقوق ایران، دو تأسیس حقوقی اجرت‌المثل ایام زناشویی و نحله را ابداع نمود و بدین ترتیب، اصطلاح اجرت‌المثل در روابط زوجین و نحله به‌طور خاص وارد ادبیات حقوقی کشور گردید (احمدی، ۱۳۹۱، ص ۳۷). البته قانون‌گذار در سال ۱۳۸۵ نیز، با الحاق یک تبصره به ماده ۳۳۶ قانون مدنی، حق اجرت‌المثل را برای زوجه پیش‌بینی نمود. هرچند قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ به‌موجب ماده ۵۸ خود، تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات طلاق را در خصوص اجرت‌المثل منسوخ نمود، این قانون در صدر ماده ۲۹ خود، اجرت‌المثل را براساس حکم تبصره الحاقی به ماده ۳۳۶ قانون مدنی مورد پذیرش قرار داد. درنهایت می‌توان گفت که هدف قانون‌گذار در برقراری حق دریافت اجرت‌المثل برای زوجه بر مبنای مقتضیات زمان، از یک طرف، ایجاد مانع برای مردانی است که بدون دلیل موجه زن خود را طلاق می‌دهند تا بدین وسیله مانع از سوءاستفاده آنها از حق خویش شود و از طرف دیگر، جبران خسارت ناشی از طلاق و بهبود شرایط مالی زن پس از جدایی است؛ چنان‌که در مشروح مذاکرات مجلس آمده است که هدف از به رسمیت شناختن امکان مطالبه اجرت‌المثل ایام زوجیت در نظام حقوقی

ایران، حمایت از زنانی بوده است که به ناحق توسط شوهرانشان طلاق داده می‌شوند و پشتوانه اقتصادی و عاطفی خویش را از دست می‌دهند (صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره سوم، اجلاس چهارم، جلسه چهارصد و هفتاد و یکم، ۱۳۷۰، ص ۲۸).

با وجود نسخ قانون اصلاح مقررات طلاق براساس قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۹۱، بند «ب» تبصره ۶ آن در خصوص نحله همچنان به قوت خود باقی است؛ لذا در صورتی که امکان مطالبه اجرت‌المثل نباشد، نحله جایگزین آن می‌شود. البته نحله موضوع این قانون، یک حق مالی جدید است که در فقه و نیز حقوق سابقه ندارد و لذا اقدام قانون‌گذار در تصویب آن، اقدامی نو و تأسیسی است. این تبصره مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام است. هدف از تصویب آن نیز باتوجه به قاعده مصلحت، حمایت مالی از زوجه مطلقه بوده است؛ چراکه اگر پس از سال‌ها زندگی مشترک، مرد همسرش را بدون دلیل موجه طلاق دهد، با وجود آنکه مرد صاحب سرمایه‌ای است که زن در تحصیل آن نقش داشته است، زن سهمی در آن ندارد. لذا قانون‌گذار با توجه به وضعیت زنان مسلمان ایرانی، که غالباً خانه‌دارند و شاغل نمی‌باشند، آنان را نیازمند حمایت دانسته و در این راستا به تصویب این قانون اقدام کرده و بر مبنای مصلحت، مردان را ملزم کرده است که بخشی از سرمایه‌های خود را تحت عنوان بخشش، به همسران خود بپردازند (هدایت‌نیا، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۶۵) و بدین وسیله مانع سوءاستفاده مردان از حق خویش گردد.

۱.۵. حق اشتغال

یکی از موانع جدی که بر اشتغال زنان در جامعه مردسالار ایران وجود داشت، تسلط بی‌چون و چرای مرد بر شئون زندگی زن بود؛ به گونه‌ای که مرد حتی به خود اجازه می‌داد، به‌طور مطلق از خروج زن از خانه جلوگیری کند، چه رسد به اینکه به وی اجازه اشتغال دهد؛ در حالی که باتوجه به تحولات به‌وجودآمده، زنان این مانع را بر نمی‌تافتند و خواستار حمایت و وضع قوانین به نفع خود در این زمینه بودند. البته با توجه به اینکه جامعه ایرانی یک جامعه مسلمان بوده و هست، وضع قوانین در این خصوص می‌بایست در چارچوب اسلام و اصول و

قواعد فقهی انجام می‌گرفت. در اسلام بر حق اشتغال زن تأکید شده و در این خصوص، بر سایر مکاتب نیز سبقت گرفته است. از این رو، فقها، اعم از فقهای متقدم و متأخر، این حق را با شرایطی مورد پذیرش قرار داده‌اند. اما براساس نظر مشهور فقها، یکی از آثار قوامیت (ریاست) شوهر، لزوم اذن زوج برای خروج زوجه از منزل است (عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۳۰۸؛ نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۳۱، ص ۳۰۶؛ قواعد الاحکام، ۱۴۱۳ ق، ج ۳، ص ۹۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۲۸۰؛ موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۳۰۵؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۸۹). از آنجا که اشتغال زن در بسیاری موارد ملازم با خروج وی از خانه است، زن برای اشتغال باید از شوهر اذن بگیرد و درمقابل شوهر این حق را دارد که با اشتغال زن در بیرون از خانه مخالفت نماید. البته فقها در مورد مطلق یا مقید بودن لزوم اذن شوهر اختلاف نظر دارند؛ به این صورت که برخی از فقها معتقدند زن باید مطلقاً برای خروج از منزل از شوهرش اذن بگیرد (عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۳۰۸؛ نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۳۱، ص ۳۰۶؛ حلی، ۱۴۱۳ ق، ج ۳، ص ۹۵؛ حلی، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۲۸۰؛ موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۳۰۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۶ ق، ص ۴۳۳؛ بهجت، ۱۴۲۸ ق، ص ۳۸۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ ق، ص ۳۹۶)؛ درحالی که برخی دیگر اذن شوهر را در صورتی واجب می‌دانند که خروج زن از منزل مخالف حق استمتاع شوهر یا مصالح خانوادگی باشد (شمس‌الدین، ۱۴۲۱ ق، ص ۳۳؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۸۹؛ جناتی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۵۳۷). در این رابطه، قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳ از نظر فقهای اخیر پیروی نمود و در ماده ۱۱۱۷ خود، مخالفت شوهر با اشتغال زن را به مصالح خانوادگی مقید کرد.

سال ۱۳۱۳ از جمله آغازین سال‌های شروع تحولات تدریجی در ساختار خانواده و روابط مبتنی بر قدرت تحت تأثیر مدرنیته است (ر. ک. آصفی، ۱۳۵۲، ص ۱۲۴؛ آزاد ارمکی، ۱۳۸۶، صص ۶۵ و ۶۶؛ بهنام، ۱۳۵۲، ص ۱۰) و تصویب ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی در این سال‌ها، نشان‌دهنده توجه قانون‌گذار به این تحولات و تمایل به محدود کردن قدرت مطلق بوده است که مردان در اختیار داشتند و در بیشتر موارد، از آن سوءاستفاده می‌کردند. بنابراین می‌توان گفت

ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی از موارد تقیید ریاست مطلق مرد بر خانواده در جهت حمایت از حقوق زنان است. البته از آنجا که این ماده قانونی، مرجع تشخیص مصلحت را مشخص نکرده بود، شوهر به تشخیص خود می‌توانست زن را از اشتغال منع نماید و در صورت اختلاف زوج و زوجه نسبت به مخالفت شغل زن با مصالح خانواده نیز، شوهر از اقامه دلیل بی‌نیاز بود و زن باید ادعای خود را ثابت می‌کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۳۴). لکن قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۴۶ در ماده ۱۱۵ قید «با تأیید دادگاه» را به ابتدای ماده افزود و از این جهت نیز، اختیار مرد را محدود نمود. بدین ترتیب، قانون‌گذار با تصویب این قانون، گام دیگری در کاهش سلطه و اقتدار مرد در مقابل همسرش برداشت. افزون بر این، در سال ۱۳۵۳، قانون‌گذار با تصویب ماده ۲۱۸ قانون حمایت خانواده، علاوه بر آوردن قید «با تأیید دادگاه» در ممانعت از اشتغال، برای زن و شوهر در رابطه با ممانعت از اشتغال، حقوق مشابهی برقرار نمود که این امر نشان‌دهنده تمایل وی به کم‌رنگ شدن مرزهای جنسیتی میان زن و مرد در زمینه اشتغال، با توجه به تحولات تدریجی صورت گرفته است. بدین ترتیب، شاید از لحاظ نظری، در عصر حاضر دیگر نتوان اختیار شوهر درباره منع زن از مشاغل منافی مصالح خانواده را از آثار ریاست او بر خانواده دانست (همان، ص ۲۳۷؛ صفایی و امامی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۹)، پرهیز از این گونه مشاغل و رعایت حیثیت همسر در زمره تکالیف متقابل طرفین است و تجاوز از آن به دیگری حق می‌دهد که برای اجبار متخلف، به دادگاه رجوع کند (کاتوزیان، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۳۷).

۱.۶. اختیار طلاق

در حقوق اسلام، اختیار طلاق به دست مرد داده شده است و زن اصالتاً فاقد حق طلاق

۱. «شوهر می‌تواند با تأیید دادگاه زن خود را از اشتغال به هر شغلی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند».

۲. «شوهر می‌تواند با تأیید دادگاه زن خود را از اشتغال به هر شغلی که منافی مصالح خانوادگی خود یا زن باشد، منع کند. زن نیز می‌تواند از دادگاه چنین تقاضایی را بنماید. دادگاه در صورتی که اختلالی در امر معیشت خانواده ایجاد نشود، مرد را از اشتغال به شغل مذکور منع می‌کند».

است، ولی با اثبات دلایل خاص ۱، امکان جدایی برای وی فراهم می‌شود. با وجود این، باید اعتراف کرد که قواعد فقه خانواده در اجتماعی نتایج دلخواه را به بار می‌آورد که مردم به اخلاق مذهبی معتقد باشند و اساس آن بر مبانی اسلامی استوار باشد. اگر اخلاق مذهبی از احکام طلاق جدا شود، سوءاستفاده‌ها و زورگویی‌ها نیز آغاز می‌شود (همان، ص ۳۰۸). آنچه به نظر می‌رسد در جامعه مردسالار ایران وجود داشته است و در آن، علاوه بر اینکه برخی از مردان از این حق خود سوءاستفاده می‌کردند، بدون هیچ دلیلی زنان را طلاق می‌دادند. در عین حال، زنان، با وجود اینکه مقررات اسلام در برخی موارد امکان طلاق را به آنها می‌داد، به دلیل حاکمیت تفکر و سنت‌های ناشی از جامعه مردسالار، نمی‌توانستند خود را با وجود شرایط سخت و طاقت‌فرسا از قید زوجیت آزاد سازند. اما قانون‌گذار ایرانی در طول سال‌های اخیر با تصویب قوانین مختلف، از جمله قانون مدنی و قانون حمایت خانواده، و با بهره‌گیری از ظرفیت عناوین ثانوی و قاعده شروط، به دو روش تقنینی و قراردادی، موجبات طلاق به درخواست زن را گسترش داد و بدین ترتیب، سعی نمود تفاوت حقوقی زن و مرد در امر طلاق را کاهش دهد. در روش تقنینی، قانون‌گذار با بهره‌گیری از عناوین «لاضرر» و «لاخرج» شرایطی ایجاد نمود تا زوجه امکان بیشتری برای طلاق داشته باشد؛ از جمله: مفقودالأثر بودن شوهر به مدت چهارسال (ماده ۱۰۲۹)، شرط وکالت ضمن عقد نکاح (ماده ۱۱۱۹)، استنکاف یا عجز شوهر از دادن نفقه (ماده ۱۱۲۹)، اثبات عسر و حرج (ماده ۱۱۳۰)، طلاق خلع (ماده ۱۱۴۶) و مبارات (ماده ۱۱۴۷)، ازدواج مجدد زوج بدون رضایت زوجه (بند ۱۰ ماده ۸ و مواد ۱۶ و ۱۷ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳).

در روش قراردادی نیز، قانون‌گذار با بهره‌گیری از قاعده شروط، بند را به‌عنوان شرط در اسناد نکاحیه درج نمود^۲ تا در صورت تحقق آن شرایط، زن وکیل در طلاق باشد و بدین وسیله،

۱. مانند غیبت شوهر تا چهار سال، استنکاف و عجز شوهر از پرداخت نفقه، عسر و حرج، کراهت از شوهر (طلاق خلع).
 ۲. شورای عالی قضایی در سال ۱۳۶۲، متن قبالة نکاح را که متضمن دو شرط به‌عنوان شرط ضمن عقد نکاح یا عقد خارج لازم بود، تصویب نمود. شرط اول در خصوص حقوق مالی زوجه‌ای است که زوج بدون دلیل موجهی وی را مطلقه می‌سازد و شرط دوم ناظر به وکالت در طلاق در موارد دوازده‌گانه مذکور در سند ازدواج است.

خلاً قانونی و در نتیجه آن، مشکلات عدیده‌ای را که از حق یک‌طرفه مرد در طلاق و عدم آشنایی زوجه به حقوق خود در وضع شروط ضمن عقد نکاح به وجود آمده بود، از میان برد (اسدی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۴).

۲. خلأهای قانونی ناشی از تأثیر تحول ساختار قدرت در خانواده بر حقوق زوجه و راهکارهای مربوط به آن

در رابطه با حقوق زوجه، همچنان اموری وجود دارند که تحت تأثیر تحول صورت‌گرفته، تغییر کرده، ولی مورد عنایت قانون‌گذار قرار نگرفته‌اند و لذا خلأهای قانونی را در این زمینه به وجود آورده است که توجه قانون‌گذار به آنها بسیار ضروری است؛ چراکه اگر در خانواده‌های گذشته، حقوق زوجه براساس ریاست مطلق مرد در خانواده تعریف می‌شد. با تغییر در معنا و مفهوم این ساختار، حقوق زوجه نیز باید به شکل جدیدی بازتعریف شود. در غیر این صورت، مقررات سابق خانواده نمی‌تواند پاسخگوی وضع جدید باشد و در صورتی که این روند بدون بسترسازی لازم ادامه یابد، خانواده ایرانی را با چالش و تنش‌های زیادی مواجه می‌کند. بر این اساس، در زیر به بیان خلأهایی در رابطه با حقوق زوجه می‌پردازیم که بازخوانی و تجدیدنظر قانون‌گذار در قوانین مربوط به آنها بر مبنای مقتضیات زمان و مکان و با استفاده از ظرفیت‌های فقهی، از جمله لاضرر، لاجرح، شرط، عدالت و مصلحت، با توجه به ارزیابی مثبت تحول در ساختار قدرت، ضروری است.

۲.۱. حق مهریه

همان‌طور که در قسمت قبل گفته شد، قانون‌گذار با تصویب ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۹۱، در راستای کاهش توقیف و حبس مردان در قبال دین مدنی مهریه، تنها عدم تأدیه مهریه تا سقف ۱۱۰ سکه بهار آزادی را مشمول ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی^۱ نمود و نسبت به مازاد آن مقرر داشت که زوجه فقط می‌تواند از طریق مدنی و با مراجعه به

۱. البته در سال ۱۳۹۴، با تصویب قانون جدید اجرای محکومیت‌های مالی، ماده ۲ قانون سابق منسوخ و ماده ۳ قانون جدید جایگزین آن شد.

دادگاه و اثبات ملائت زوج، حق خود را استیفا کند. همچنین به موجب ماده ۲ قانون قبلی نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷، اثبات اعسار در هر صورت بر عهده محکوم علیه به عنوان مدعی اعسار بود، ولی در ماده ۷ قانون جدید نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ در کلیه دعاوی مطالبه مهریه، ادعای اعسار زوج مطابق اصل بوده و مادامی که زوجه خلاف آن را ثابت نکرده است، به هیچ وجه، موجبی برای بازداشت او به عنوان ممتنع وجود نخواهد داشت. بنابراین از یک طرف، مطالبه مهریه چه بیشتر از ۱۱۰ سکه تمام بهار آزادی یا معادل آن (به موجب ماده ۲۲ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱) و چه کمتر از این میزان (به موجب ماده ۷ قانون جدید نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴) باشد، منوط به اثبات توانایی مالی زوج توسط زوجه است و از طرف دیگر، با اصل قرار دادن عدم استطاعت مالی زوج در همین ماده ۷ قانون جدید نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، حبس ناشی از محکومیت مالی مقرر در ماده ۳ این قانون به جهت عدم پرداخت محکومیت به هر میزان از مهریه، منتفی شده است و صرفاً برای مهریه کمتر از میزان ۱۱۰ سکه تمام بهار آزادی یا معادل آن، نسبت به تقسیط پرداخت مهریه با لحاظ توانایی مالی زوج اقدام می‌شود. این در حالی است که نسبت به بیشتر از این میزان مقرر، در صورت ناتوانی زوجه در معرفی اموال زوج، حتی همین تقسیط در پرداخت نیز امکان پذیر نیست. بدین ترتیب، می‌توان گفت که سیر تغییرات قانونی در رابطه با مهریه، منجر به تضعیف امکان وصول مهریه توسط زوجه شده و لذا به شدت مورد نقد مدافعان حقوق زنان قرار گرفته است.

آنها معتقدند که قانون‌گذار با تصویب این مواد قانونی، اندک حمایت‌هایی را نیز که در جهت احقاق حقوق زنان پیش‌بینی شده بود، از بین برده است. تصویب این مواد در واقع باعث تضعیف نهاد مهریه و حاکمیت مهریه عندالاستطاعه در روابط مالی زوجین است و همچنین باعث کم‌رنگ شدن توافق زوجین بر مهر و در نهایت مخالف آزادی اراده زوجین و آزادی قراردادها (ماده ۱۰ قانون مدنی) است. تا پیش از تصویب این قانون، زوجه حتی با وجود عندالمطالبه بودن مهریه، امکان دریافت آن را بنابه دلایل متعددی نداشت یا موفق به وصول واقعی مهر

خود نمی‌شد؛ اما با وجود این ماده و عندالاستطاعه بودن مهریه و نیز با اصل قرار گرفتن اعسار زوج، علاوه بر اینکه کار برای زوجه دشوار شده، راه برای سوءاستفاده زوج و عدم تأدیه مهریه به‌عنوان حق زن نیز تسهیل شده است (ر. ک. عباسی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۵، صص ۶۲ و ۶۳). البته برخی نیز درمقابل معتقدند که با تصویب قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی درکنار ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده، میزان زندانیان مهریه به‌شدت تقلیل می‌یابد و این اقدام مقنن امری مثبت و درخور تقدیر است (کاویار و همکاران، ۱۳۹۴، ص ۱۱۷). اما هرچند در عصر حاضر، حبس‌زدایی امری مطلوب می‌باشد، به هر حال آنچه واضح است، آن است که سیر قوانین نیز منجر به غیرقابل‌وصول‌تر شدن مهریه و در نتیجه تضییع حق زنان شده که نیازمند توجه قانون‌گذار و اصلاحات قانونی توسط اوست؛ به‌گونه‌ای که علاوه بر اینکه آسیب‌ها و مشکلات ناشی از حبس مردان را از میان ببرد، حق زنان را نیز برای وصول به مهریه، که یکی از حقوق مسلم آنهاست، تأمین نماید؛ زیرا این سؤال پیش می‌آید که چگونه است که قانون‌گذار از یک طرف، حقی برای زن قائل شده و از طرف دیگر، راه رسیدن به این حق را به‌درستی فراهم ننموده است؟ در این راستا، به‌عنوان یک راهکار قانونی، می‌توان از لزوم ضمانت تضامنی خویشان دارای ملائت مالی زوج بهره جست تا به هنگام تعیین مهریه، ملائت واقعی و اعتبار حقیقی زوج مدنظر قرار گیرد و زوج و خویشان احساس مسئولیت بیشتری نمایند.

۲.۲. حق اشتغال

یکی از حقوق به‌رسمیت شناخته‌شده زوجه در اسلام و بالطبع، قوانین و اسناد بالادستی در ایران، حق وی بر اشتغال است. اما گاهی این حق برای زنان متأهل به‌سبب ریاست شوهر در خانواده با مانع روبرو می‌شود که این امر نشان‌دهنده وجود خلأ قانونی در این حوزه بوده است و ضرورت اصلاح یا وضع قوانین را در این زمینه به وجود می‌آورد.

در این راستا، باید گفت که در عرف جامعه ایران، عدم مشارکت مساوی مردان در کارهای خانه‌داری و نگهداری فرزندان از نتایج طبیعی تلقی کردن این کارها توسط زنان در چارچوب فرهنگ مردسالاری است (علویون، ۱۳۸۱، ص ۴۹). از آنجا که در تشخیص مصالح خانوادگی

و حیثیت زوجین به عرف مراجعه می‌شود (امامی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۵۲۰؛ صفایی و امامی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۸)، دادگاه‌ها معمولاً در رویه عملی خود، به استناد اینکه اشتغال زن مانع از اداره امور خانه و تربیت فرزندان توسط وی است، اشتغال زن را خلاف مصلحت خانوادگی تشخیص داده، حکم به منع اشتغال وی می‌دهند. دکترین نیز در تعیین مصلحت به عرف مراجعه کرده و بیان داشته است: «گرفتاری‌های شغلی زوجه نباید مانع اداره خانه و نگاهداری و تربیت فرزندان باشد» (کاتوزیان، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۳۳). همچنین گروهی دیگر اداره امور خانه را نیز به جهات موجه برای منع اشتغال افزوده‌اند (صفایی و امامی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۹؛ گرجی و همکاران، ۱۳۸۴، ص ۱۹۱). این در حالی است که رویه قضایی و دکترین، که براساس عرف شکل گرفته‌اند، مسئولیتی بیش از آنچه شرع و قانون برای زن در نظر گرفته است، بر او بار نموده‌اند؛ زیرا مطابق ماده ۱۱۰۴ قانون مدنی، «زوجین باید در تشیید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند». همچنین براساس ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی، «نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابوبن است». بنابراین زن و شوهر به یک اندازه تکلیف در حضانت و تربیت طفل دارند و لذا تربیت فرزند صرفاً بر عهده مادر نیست. به‌علاوه اینکه زن در شرع و قانون تکلیفی در انجام کارهای منزل ندارد. حال اگر گفته شود که زن از باب تشیید مبانی خانواده باید انجام امور منزل را برعهده بگیرد، باید گفت تشیید مبانی خانواده تنها تکلیف زوجه نیست و زوج نیز به اندازه زن در تشیید مبانی خانواده تکلیف دارد. بر این اساس، تکلیف دانستن انجام کارهای منزل فقط برای زن، بار کردن تکلیفی بیش از قانون بر زن است. بنابراین از آنجا که اگر واژه مصلحت با در نظر گرفتن مسئولیت‌های قانونی و شرعی زن در منزل مورد تفسیر قرار گیرد، به‌سختی می‌تواند حکم به بی‌کاری زوجه دهد. بنابراین به نظر می‌رسد که بهتر است قانون‌گذار بر مبنای مقتضیات زمان، برای حمایت از زنانی که به‌ضرورت و متناسب با نیاز جامعه در زمینه‌های علمی، پژوهشی و تخصصی اشتغال دارند، به تعریف مصلحت در ذیل این قانون پرداخته، مانع از تفسیرهای موسع قضات دادگاه‌ها از مصلحت شود؛ زیرا در غیر این صورت، با توجه به اینکه تفاسیر متعددی از واژه مصلحت می‌شود و سلیقه قضای نقش مهمی در تشخیص آن دارد، نتایج متعدد و

متناقضی از اجرای ماده ۱۱۱۷ به دست می‌آید که به ضرر زوجه است و امکان سوءاستفاده زوجه را فراهم می‌کند.

ضمن اینکه هرچند همه مواد قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ از جمله ماده ۱۸، که مربوط به اشتغال زن است، نسخ نشده‌اند (مهرپور، ۱۳۷۹، ص ۳۹)، از آنجا که ممکن است در اعتبار آن تردید شود، شایسته است متن ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی، مطابق با ماده ۱۸ قانون حمایت خانواده اصلاح و نکات ذیل به آن ملحق گردد: ۱. حق زن در مخالفت با شغل شوهر در صورت منافات داشتن شغل با مصالح و حیثیات خانوادگی؛ ۲. لزوم تأیید دادگاه پس از درخواست تغییر شغل از سوی زوج یا زوجه؛ ۳. الحاق قید عدم اخلال در معیشت خانواده در مورد الزام زوج به تغییر شغل زوج و زوجه؛ چراکه اولاً، قرار دادن حق ممانعت از اشتغال، تنها برای مرد ناشی از تفکر مردسالاری است که با تحولات کنونی منطبق نمی‌باشد؛ لذا اگر هدف حفظ قداست خانواده است، زن هم باید بتواند با مراجعه به دادگاه، شوهرش را از شغل منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات مرد یا زن منع نماید. ثانیاً، اختیار مرد در منع همسرش باید از طریق مراجعه به دادگاه باشد و با دخالت محکمه و تأیید آن این امر صورت گیرد؛ در غیر این صورت، ممکن است مرد از این حق خود سوءاستفاده نماید و به ناحق زن را از اشتغال منع نماید.

۲.۳. حق جنسی

فقها در باب نشوز مردان، به پیروی از آیات و روایات، احکامی ذکر نموده‌اند، ولی در باب تمکین، تنها از تمکین زوجه سخن به میان رفته و قانون مدنی نیز در مورد تمکین زوج ساکت است. این در حالی است که در نظام قانون‌گذاری اسلام، در برابر هر حقی تکلیفی نهفته می‌باشد و در نتیجه وظایف و تکالیف زوجین، طرفینی و متقابل بوده و هر دو باید در برابر قوانین الهی خاضع باشند. بنابراین اگر آمادگی برای تمتع جنسی جزء وظایف اصلی زوجه مطرح می‌شود، در مقابل باید ارضای جنسی زوجه نیز جزء وظایف مرد، قرار داده شده باشد (بقره، ۳۲۸). لذا گرچه در فقه و حقوق، تمکین ناشی از خصیصه ریاست مرد بر خانواده دانسته شده و صرفاً به زن حمل گردیده، وظایف جنسی زوج نیز نادیده گرفته نشده است (مؤمن، ۱۳۹۲، صص

۱۶۰ و ۱۶۱). بر این اساس، در شرع مقدس اسلام مقرر شده است که شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه، نزدیکی با همسر دائم خود را ترک گوید و اگر وی بدون هیچ عذر موجهی، نزدیکی را ترک کند، گناه نموده و حق زوجه را ضایع کرده است و مصداق نشوز می‌باشد. این مسئله میان فقها مشهور و معروف بوده و بر آن ادعای اجماع شده است (عاملی، ۱۴۱۳، ق، ج ۷، ص ۶۶؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ق، ج ۲۳، ص ۸۹؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹، ق، ج ۲، ص ۸۱۰). حقوق‌دانان نیز به پیروی از نظر فقها، معتقدند در صورتی که شوهر از روابط جنسی با زوجه‌اش امتناع نماید، برخلاف وظیفه حسن معاشرت عمل کرده است و ناشز محسوب می‌شود (ر.ک. صفایی و امامی، ۱۳۸۸، صص ۱۲۲ و ۱۳۲). البته فقها تنها به شناسایی نشوز توسط زوج اکتفا نکرده و برای آن ضمانت اجرا نیز مقرر نموده‌اند. آنها بر این عقیده‌اند که در صورت نشوز زوج، چنانچه زوجه نخواهد بر این امر صابر باشد، می‌تواند به حاکم مراجعه نماید و حاکم نیز مرد را به رعایت حقوق زن فرا می‌خواند. اگر زوج با الزام حاکم، به تکالیف شرعی و قانونی خود عمل کرد که مقصود حاصل شده است؛ اما اگر دخالت حاکم و دستور وی برای احقاق حقوق زوجه مثمر ثمر واقع نشد، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد: برخی از فقها معتقدند زن حق دارد (بدون قید عسر و حرج زوجه) برای طلاق به حاکم مراجعه کند؛ حاکم ابتدا زوج را ملزم به رعایت حقوق زوجه می‌کند و اگر این امر ممکن نشد، وی را امر به طلاق می‌نماید و در صورت امتناع زوج از طلاق، حاکم به‌عنوان ولی ممتنع از طرف شوهر زن را طلاق می‌دهد (حلی، حسین، ۱۴۱۵، ق، صص ۱۸۵ - ۲۰۰؛ مطهری، ۱۳۸۷، صص ۲۷۵ - ۲۸۰). اما برخی دیگر از فقها نیز معتقدند که در چنین مواردی شوهر تنها براساس نظر حاکم مستحق تعزیر است (عاملی، ۱۴۱۰، ق، ج ۵، ص ۴۲۹؛ نجفی، ۱۴۰۴، ق، ج ۳۱، ص ۲۰۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ق، ج ۲۴، ص ۶۱۹؛ موسوی الخمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۰۶؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ق، ص ۴۸۹). این در حالی است که متأسفانه قانون نه تنها از حق جنسی زوجه صحبتی به میان نیاورده، بلکه در رابطه با ضمانت اجرای نشوز زوج نیز، ساکت است و در ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی تنها ضمانت اجرای نشوز زوجه را پیش‌بینی کرده که خود نشان‌دهنده حاکمیت تفکر مردسالاری در وضع یک‌طرفه

این ماده قانونی است. بر این اساس، با توجه به مقتضیات زمان و تحولات به وجود آمده در ساختار قدرت در خانواده، افزودن متن زیر به انتهای ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی پیشنهاد می‌شود: هرگاه زوج بدون مانع مشروع از عمل زناشویی امتناع ورزد، دادگاه او را ملزم به انجام وظیفه می‌نماید و در صورت امتناع، دادگاه به درخواست زن، زوج را مجبور به طلاق می‌نماید.

۲.۴. اختیار طلاق

هرچند قانون‌گذار براساس فقه، راهکارهایی را برای درخواست طلاق زوجه در نظر گرفته است، همچنان مشکلات و موانع زیادی برای پذیرش این درخواست زنان وجود دارد؛ چراکه اولاً، اثبات تحقق شرایط عسر و حرج بسیار دشوار است و ثانیاً، هرچند براساس ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، مصادیق عسر و حرج حصری نیست، غالباً قضات مصادیق دیگر عسر و حرج مانند کراهت را مورد پذیرش قرار نمی‌دهند. این در حالی است که با توجه به تحولات صورت گرفته در ساختار قدرت در خانواده، این موضع نابرابر زنان در مقابل مردان که بدون هیچ دلیلی می‌توانند زوجه خویش را طلاق دهند، توسط زنان عصر حاضر که از حقوق خود آگاهی یافته‌اند و زور و اجبار به زندگی را بر نمی‌تابند، مورد پذیرش نمی‌باشد؛ زیرا این امر موجبات سوءاستفاده مردان از زنانی را فراهم می‌آورد که با وجود رنج زیاد، امکان اثبات شرایط عسر و حرج خود را ندارند؛ در صورتی که لاقلاً در عصر کنونی، که مقتضیات زمان و مکان با توجه به تحول ساختار قدرت، تغییر کرده است، چنین مسئله‌ای برخلاف عدالت شمرده می‌شود.

از این رو، به نظر می‌رسد بر مبنای مقتضیات زمان و مکان، با توجه به تحول صورت گرفته در ساختار قدرت، علاوه بر اینکه باید موجبات طلاق به درخواست زن افزایش یابد، باید شرایط آن نیز تسهیل گردد. چنان‌که عده‌ای از صاحب‌نظران در این راستا، دو راهکار را پیشنهاد می‌کنند: ۱. کراهت شدید به مصادیق عسر و حرج موضوع ماده ۱۱۳۰ اضافه شود؛ به این صورت که هرگاه زوجه از زوج و دوام زندگی کراهت دارد، می‌تواند از دادگاه درخواست جدایی کند، حاکم موظف است به نحو دقیقی سبب درخواست کراهت را بررسی کند و اگر بیم عدم اجرای وظایف شرعی برای حاکم محرز گردید، ابتدا برای مصالحه داور تعیین کند و چنانچه صلح

امکان پذیر نشد، زوج را امر به طلاق نماید (محقق داماد، مریم‌السادات، ۱۳۹۱). ۲. با توجه به آیات و روایات مربوط، در صورت کراهت شدید زوجه، همانند مرد، به وی اختیار طلاق داده شود تا بتواند با مراجعه به دادگاه و اثبات کراهت خود، از زوج جدا شود (ر. ک. همان). البته پیشنهاد افزایش موجبات طلاق به درخواست زن و نیز تسهیل شرایط مربوط بدان، نیازمند بررسی و مذاقه بیشتر فقهی و حقوقی است که از حوصله این پژوهش خارج است.

۲.۵. حق فسخ نکاح

قانون مدنی با الهام گرفتن از فقه امامیه، موجبات فسخ نکاح را به دو دسته تقسیم نموده است: ۱. عیوب موجب فسخ نکاح؛ ۲. فسخ به علت تدلیس یا تخلف از شرط وصف. در رابطه با تخلف از شرط صفت و تدلیس، وضع زن و مرد در قانون مدنی یکسان است، اما در مورد عیوب منجر به فسخ نکاح، وضع متفاوتی بین زن و مرد وجود دارد. توضیح آنکه در قانون مدنی، بعضی از عیوب منجر به فسخ نکاح میان زن و مرد مشترک است؛ مانند جنون که طبق ماده ۱۱۲۱ قانون مدنی، به شرط استقرار آن اعم از مستقر و ادواری، برای طرف مقابل حق فسخ ایجاد می‌نماید. بعضی دیگر از عیوب طبق ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی، مختص مرد است و در نتیجه آن به زن حق فسخ می‌دهد؛ مانند خصاء، عنن و مقطوع بودن آلت تناسلی. بعضی از این عیوب نیز براساس ماده ۱۱۲۳، اختصاص به زن دارد و در صورت تحقق، به مرد حق فسخ می‌دهد؛ مانند قرن، جذام، برص، افضاء، زمین‌گیری و نابینایی از هر دو چشم. اما با مقایسه مواد قانون مدنی راجع به حق فسخ، تبعیض ناروا در خصوص فسخ نکاح کاملاً مشخص است؛ زیرا پاره‌ای از عیوب ذکر شده در ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی، از بیماری‌های ویژه زنان نیست و می‌تواند در مردان نیز وجود داشته باشد و از جهت زیان‌آور بودن نیز، تفاوتی میان آن دو نیست؛ مانند بیماری برص، جذام، زمین‌گیری و نابینایی از هر دو چشم. به نظر می‌رسد قانون مدنی در این زمینه از قول مشهور فقها پیروی نموده است (کرکی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۳، ص ۲۶۸) که آنها هم علاوه بر اصالت‌اللزوم، به استناد روایات وارده در این باب (کلینی، ۱۴۲۹ ق، ج ۵، ص ۴۰۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۱، ص ۲۰۹)، به این ترتیب فتوا داده‌اند. اما در این رابطه، برخی

از فقیهان استنباط و نظر متفاوتی دارند. این فقیهان عیب مشترک میان زن و مرد را محصور در یک مورد، یعنی جنون نمی‌دانند؛ بلکه در مبحث عیوب مشترک، علاوه بر جنون، از برص و جذام و حتی نابینایی نیز یاد می‌کنند (حلی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۲۳۱؛ حلی، قواعد الاحکام، ۱۴۱۳ ق، ج ۳، ص ۶۸؛ نجفی، ۱۳۵۹ ق، ج ۲، ص ۲۹؛ عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۱۱۱). عمده‌ترین دلایلی که فقهای قائل به اشتراک برص و جذام در زن و مرد ذکر نموده‌اند، عبارت‌اند از: ۱. عموم روایت صحیح حلی ۱ که شامل مرد و زن می‌شود (عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۱۱۰؛ حلی، مختلف الشیعه، ۱۴۱۳ ق، ج ۷، ص ۱۹۶)؛ ۲. قاعده اولویت و قیاس عقلی؛ چراکه زن نمی‌تواند از راه طلاق به خواسته انحلال نکاح دست یازد (عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۱۱۱؛ حلی، ۱۴۱۳ ق، ج ۷، ص ۱۹۶؛ محقق داماد، مصطفی، ۱۳۹۰، ص ۳۵۲)؛ ۳. قاعده لاضرر (عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۱۱۱؛ حلی، قواعد الاحکام، ۱۴۱۳ ق، ج ۳، ص ۶۸؛ محقق داماد، ۱۳۹۰، ص ۳۵۲)؛ ۴. منافات برص و جذام با مقصود ازدواج (عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۱۱۱؛ حلی، مختلف الشیعه، ۱۴۱۳ ق، ج ۷، ص ۱۹۶).

به نظر می‌رسد براساس این ادله، حکم تبعیض‌آمیز موجود در قانون مدنی در زمینه حق فسخ نکاح به استناد عیوب، ناشی از تفکر مردسالاری است که قابل توجیه نمی‌باشد؛ زیرا علاوه بر نداشتن دلیل عقلی و منطقی، دلایل نقلی مبنای این نوع حکم و مقررات نیز، علی‌رغم نظر مشهور فقها، به لحاظ سندی و متنی جایگاه محکمی ندارد (ر. ک. عاملی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۱۱۱). چگونه می‌توان پذیرفت، شریعت اسلامی و به خصوص مقررات فقه شیعه و قانون مدنی، که تحقق عقد نکاح را جز با ایجاب و قبول و قصد و رضای زن و مرد و دو طرف عقد نمی‌پذیرد، در مقام انحلال از یک سو، اختیار طلاق را در دست مرد قرار دهد و از سوی دیگر، امکان فسخ را به نحو بهتر و بارزتری به او بدهد؛ به گونه‌ای که مثلاً اگر مردی پس از عقد متوجه شد زنش دارای یکی از عیوب، مثلاً جذام یا نابینایی یا زمین‌گیری، است، هم بتواند او

۱. عن ابی عبدالله (ع) قال: «انما یرد النکاح من البرص و الجذام و الجنون و العفل» (کلینی، ۱۴۲۹ ق، ج ۵، ص ۴۰۶).

را طلاق دهد و هم قادر باشد نکاح را فسخ کند؛ ولی زنی که مواجه با شوهر جذامی یا نابینا یا زمین گیر می‌شود، نه بتواند از حق طلاق استفاده کند و نه حق داشته باشد به استناد وجود این عیوب، نکاح را فسخ نماید. این یک بی‌عدالتی ناشی از تفکر مردسالاری است که هرگز با مذاق اسلامی نمی‌خواند. بنابراین بهتر است که مواد ۱۱۲۱ و ۱۱۲۳ قانون مدنی را اصلاح نمود و همان‌گونه که در قوانین کشورهای اسلامی آمده است، عیوب مهمی چون جنون، جذام، برص و احیاناً برخی عیوب دیگر را به‌عنوان عیوب مشترک بین زن و مرد و قابل فسخ برای هر یک اعلام نمود.

یافته‌های پژوهش

تغییر ساختار قدرت در خانواده کنونی ایرانی و نیمه‌دموکراتیک شدن آن، حقوق اعضای خانواده را تحت تأثیر قرار داده است. اما ازجمله این اعضا، زوجه می‌باشد که بدون تردید تغییر صورت گرفته، حقوق وی را تحت تأثیر قرار داده است؛ به‌گونه‌ای که اگر در گذشته به دلیل وجود پارادایم مردسالاری مطلق در جامعه، حقوق زوجه مورد توجه قرار نمی‌گرفت، در عصر کنونی به دلیل تحول در این پارادایم، حقوق زوجه نیز بر مبنای مقتضیات زمان و مکان، ضرورتاً به شکل جدیدی بازتعریف می‌شود؛ چنان‌که مطالعه سیر قوانین در زمینه حقوق زوجه، نشان می‌دهد که قانون‌گذار نیز سعی نموده است تا تحت تأثیر تحول صورت گرفته در ساختار قدرت در خانواده و بر مبنای مقتضیات زمان و مکان، به تطبیق برخی از حقوق زوجه با تحول صورت گرفته بپردازد؛ بدین ترتیب که یا در رابطه با آن حقوق، قوانین جدید وضع کند یا قوانین موجود را مورد اصلاح و بازنگری قرار و بدین صورت، کم‌وکیف حقوق زوجه را در قوانین تغییر دهد. این قوانین عبارت‌اند از: ۱. قرار دادن ضمانت اجرای حقوقی و کیفری برای امکان وصول مهریه توسط زوجه؛ ۲. قرار دادن ضمانت اجرای حقوقی و کیفری برای امکان وصول نفقه توسط زوجه؛ ۳. تأسیس دو نهاد حقوقی اجرت‌المثل و نحله برای حمایت از زنان در برابر سوءاستفاده مردان؛ ۴. مشروط نمودن مخالفت زوج با اشتغال زوجه به مصالح خانوادگی با

تشخیص دادگاه صالح و قرار دادن حق مشابه برای زوجه؛ ۵. افزایش موجبات طلاق به درخواست زن به دو روش تقنینی و قراردادی.

اما از طرف دیگر، برخی از امور مربوط به حقوق زوجه هستند که تحت‌تأثیر تغییر صورت‌گرفته در ساختار قدرت در خانواده، تحول یافته‌اند، اما مورد توجه قانون‌گذار قرار نگرفته و لذا در رابطه با آنها، با توجه به مقتضیات زمان و مکان، خلأهای قانونی وجود دارد که نیازمند اصلاح قانون سابق یا وضع قانون جدید است. این خلأها عبارت‌اند از: ۱. غیرقابل‌وصول‌تر شدن مهریه با وضع قوانین جدید؛ ۲. عدم تعیین قلمرو مصلحت در ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی در رابطه با اشتغال زوجه؛ ۳. عدم شناسایی حق جنسی برای زوجه و بالطبع نشوز زوج و ضمانت‌اجرای آن؛ ۴. دشوار بودن اثبات شرایط مربوط به عسر و حرج زوجه برای درخواست طلاق و محدود بودن مصادیق عسر و حرج؛ ۵. تبعیض در بیان عیوب منجر به فسخ نکاح.

وجود این خلأها بازخوانی قوانین و ارائه راهکارهای فقهی و حقوقی را بر مبنای مقتضیات زمان و مکان از طریق قواعد لاضرر، لاجرح، شروط، مصلحت و عدالت ضروری می‌سازد؛ به‌خصوص آنکه تحول صورت‌گرفته بر اساس الگوی اسلامی نیز، مثبت ارزیابی می‌شود. در این راستا، راهکارهای پیشنهادی عبارت‌اند از: ۱. لزوم ضمانت تضامنی خویشان زوج دارای ملائت مالی برای تسهیل در وصول مهریه؛ ۲. تبیین معنای مصالح خانوادگی مندرج در ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی و اصلاح متن ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی مطابق با ماده ۱۸ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳؛ ۳. الزام زوج به ایفای وظایف زناشویی در صورت امتناع از عمل زناشویی بدون مانع مشروع و قرار دادن ضمانت‌اجرا برای آن؛ ۴. افزایش موجبات درخواست طلاق زوجه و تسهیل شرایط اثبات آن؛ ۵. قرار دادن عیوب مهمی چون جذام و برص و احیاناً برخی عیوب دیگر، به‌عنوان عیوب مشترک در ایجاد حق فسخ نکاح برای زوج و زوجه.

البته در پایان باید خاطر نشان کرد که برای بهبود وضعیت خانواده، با توجه به تحول صورت‌گرفته در ساختار قدرت در خانواده و تأثیر آن بر حقوق زوج، تنها راهکارهای قانونی

کارساز نیست؛ بلکه مهم‌تر از آن، فرهنگ‌سازی و آموزش عمومی مبنی بر تقدم اخلاق بر حقوق در حوزه خانواده توسط متصدیان است.

منابع

- قرآن کریم
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی خانواده ایرانی*. تهران: سمت.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۶). *دانشنامه سیاسی*. تهران: مروارید.
- آصفی، آصفه (۱۳۵۲). *خانواده و تربیت در ایران*. تهران: انتشارات انجمن ملی اولیا و مربیان.
- احمدی، عباس (۱۳۹۱). *نحله و اجرت‌المثل کارهای زوجه با بررسی آخرین تغییرات قانونی*. تهران: اندیشه عصر.
- اسدی، لیلا (۱۳۸۲). «تحلیل قوانین حقوقی زنان از تصویب تا اجرا؛ شروط ضمن عقد». *مطالعات راهبردی زنان*، ش ۲۱، صص ۱۵۹-۱۹۶.
- امامی، حسن (۱۳۸۴). *حقوق مدنی*. ج ۴، تهران: اسلامیه.
- بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ ق). *الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره*. ج ۲۵. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- بستان، حسین (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی خانواده با نگاهی به منابع اسلامی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بهجت، محمدتقی (۱۴۲۸ ق). *رساله توضیح المسائل*. قم: شفق.
- بهنام، جمشید (۱۳۵۲). *ساخت‌های خانواده و خویشاوندی در ایران*. تهران: خوارزمی.
- جناتی، محمدابراهیم (۱۳۸۱). *رساله توضیح المسائل*. قم: انصاریان.
- حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق). *وسائل الشیعه*. ج ۲۱. قم: مؤسسه آل‌البتیت^(ع).
- حلبی، تقی‌الدین بن نجم‌الدین (۱۴۰۳ ق). *الکافی فی الفقه*. ج ۲. اصفهان: کتابخانه عمومی امام‌امیرالمؤمنین^(ع).
- حلّی، حسین (۱۴۱۵ ق). *بحوث فقهیه*. قم: مؤسسه المنار.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ ق). *قواعدالأحكام فی معرفه الحلال و الحرام*. ج ۳. قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- _____ (۱۴۱۳ ق). *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*. ج ۷. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*. ج ۱۰. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دینانی، عبدالرسول (۱۳۷۸). *حقوق خانواده*. تهران: میزان.

- زارعی توپخانه، محمد (۱۳۹۲). «بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده از منظر متون اسلامی در مقایسه با نظریه‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی». معرفت، ش ۱۸۶، صص ۹۹ - ۱۱۴.
- سروش، سهیلا (۱۳۷۷). بررسی جامعه‌شناختی تغییر قدرت در خانواده. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه الزهرا.
- شفیع‌زاده، فرزانه (۱۳۹۶). تأثیر تحول ساختار قدرت در خانواده بر حقوق اعضای آن در نظام حقوقی ایران. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. دانشگاه امام صادق^(ع)، تهران.
- شمس‌الدین، محمد مهدی (۱۴۲۱ ق). مسائل حرجه فی فقه المرأه - حقوق الزوجه. بیروت: دارالملاک.
- صبوری، حبیب (۱۳۷۵). بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- صفایی، سید حسین و امامی، اسدالله (۱۳۸۸). مختصر حقوق خانواده. تهران: میزان.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۰). دوره سوم، اجلاس چهارم، جلسه چهارصد و هفتاد و یکم، تصویب اصلاح کمیسیون امور قضایی و حقوقی در خصوص طرح قانونی اصلاح مقررات طلاق.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۹ ق). العروه الوثقی. ج ۲. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ ق). تهذیب الاحکام. ج ۷. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- عاملی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ ق). الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة. ج ۵. قم: کتابفروشی داوری.
- _____ (۱۴۱۳ ق). مسالک الأفهام الی تنقیح شرایع الاسلام. ج ۱۵. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- عباسی‌فرد، محمدرضا و همکاران (۱۳۹۵). «تحولات و نوآوری‌های قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ در مورد مهریه». مبانی فقهی حقوق اسلامی. ش ۱۸، صص ۵۷ - ۶۹.
- علویون، سید محمدرضا (۱۳۸۱). کار زنان در حقوق ایران و حقوق بین‌المللی. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- عمید، حسن (بی‌تا). فرهنگ عمید. تهران: جاویدان.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۱ ق). تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - النکاح. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار^(ع).
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۴). «زمان و مکان و علم فقه». مندرج در مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی^(ره) نقش زمان و مکان در اجتهاد، ج ۳. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ره).
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۶ ق). رساله توضیح المسائل. قم: بی‌جا.

- قاسم‌زاده، سید مرتضی (۱۳۸۶). الزام‌ها و مسئولیت مدنی بدون قرارداد. تهران: میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۵). حقوق مدنی خانواده. ج ۱. تهران: شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا.
- کاویار، حسین و مردای، سیرالله و نم‌نات، الهام (۱۳۹۴). «تحلیل ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱ در فرض اعسار و ایسار زوج با توجه به قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴)». فقه و حقوق خانواده. ش ۶۳، ۹۵ - ۱۲۰.
- کرکی، علی بن الحسین (۱۴۱۴ ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. ج ۱۳. قم: مؤسسه آل‌البیت^(ع).
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ ق). الکافی. ج ۵. قم: دارالحدیث للطباعة و النشر.
- گرجی، ابوالقاسم و همکاران (۱۳۸۴). بررسی تطبیقی حقوق خانواده. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- لیبی، محمدمهدی (۱۳۹۲). «نگرشی نوین به تحول ارزش‌های خانوادگی در ایران». کتاب ماه علوم اجتماعی. ش ۶۴. صص ۳۲ - ۳۹.
- مؤمن، رقیه‌سادات (۱۳۹۲). جایگاه، محدوده و حقوق جنسی زوجین در فقه امامیه و حقوق ایران، تهران: دانشگاه امام صادق^(ع).
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. ج ۲. قم: اسماعیلیان.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۹۰). بررسی فقهی حقوق خانواده نکاح و انحلال آن. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محقق داماد، مریم‌السادات (۱۳۹۱). نظریه خلع یک‌جانبه در فقه با مطالعه تطبیقی در حقوق کشورهای اسلامی. رساله دکتری. مدرسه عالی شهید مطهری. تهران.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). نظام حقوق زن در اسلام. تهران: صدرا.
- معین، محمد (۱۳۵۳). فرهنگ فارسی. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴ ق). کتاب النکاح. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی‌طالب^(ع).
- ملکی، حسن (۱۳۸۷). مدیریت و برنامه‌ریزی امور خانواده. زنجان: دانش.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله (بی‌تا). تحریر الوسیله. ج ۲. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
- _____ (۱۳۶۸). صحیفه نور. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ ق). منهاج الصالحین. ج ۲. قم: مدینه العلم.
- مهدوی، محمدصادق و صبوری خرمشاهی، حبیب (۱۳۸۲). «بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده». مطالعات اجتماعی - روان‌شناختی زنان. ش ۲. صص ۲۷ - ۶۸.
- مهرپور، حسین (۱۳۷۹). مباحثی از حقوق زن از منظر حقوق داخلی، مبانی فقهی و موازین بین‌المللی. تهران: اطلاعات.

- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ ق). *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*. ج ۳۱. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نجفی، محمدحسین بن علی (۱۳۵۹ ق). *تحریر المجله*. نجف: المکتبه المرتضویه.
- وبر، ماکس (۱۳۶۷). *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*. ترجمه احمد صدراتی. تهران: نشر مرکز.
- هدایت‌نیا، فرج‌الله (۱۳۸۶). *فلسفه حقوق خانواده - نقد و بررسی قوانین خانواده در ایران*. تهران: شورای فرهنگی - اجتماعی زنان.

